

ترجمه حال حضرت

## شیخ سلمان

هو الله

حضرت شیخ سلمان علیه بهاء الله الابهی \* این قاصد امین و پیک مبین در سنه ۱۲۶۶ در هندیان ندای الهی شنید و مانند طیور باوج سرور بر پرید چنان منجذب شد که از هندیان پیاده بتاخت و بطهران شتافت \* شور و ولهی و سرور و شعفی داشت چون بطهران وارد شد خفياً با یاران الهی همراه و هم آواز بود \* تا روزی با آقا محمد تقی کاشانی علیه بهاء الله الابهی در بازار میگذشت فرّاشان از عقب روان شدند و محلّ او را یافتند \* روز ثانی او را چاوشان داروغه و فرّاشان بجستجوی اوفتادند عاقبت گرفتند نزد محتسب شهر آوردند \* سؤال نمود که تو کی هستی؟ گفت من از اهل هندیانم بطهران آمده‌ام و عزم خراسان دارم تا بزیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوم \* گفت دیروز با این شخص قبا سفید، بچه سبب میرفتی؟ گفت عبائی روز پیش باو فروختم و بهای آن را روز بعد میخواستم \* گفت تو شخص غریبی، چگونه اعتماد باو نمودی؟ گفت شخص صرّافی کفیل شد جناب آقا محمد صرّاف علیه بهاء الله را ذکر کرد \* محتسب گفت ای فرّاش او را نزد صرّاف بر و تحقیق کیفیّت نما \* چون نزد صرّاف رفتند فرّاش

پیش افتاد گفت مسئله عبا و کفالت شما چگونه است بیان کن، گفت من خبر ندارم  
بفرّاش بسلامان گفت بیا مسئلهء معلوم گشت که تو بابی هستی \*

چون از چهار سو مرور کردند و عمامه پیک امین مانند عمامهء اهل  
شوشتر بود شخصی شوشتری از حجره تجارت برون آمد و دست در آغوش شیخ  
نمود و گفت خواجه محمّد علی کجا بودی کی آمدی خوش آمدی، جواب داد چند  
روز است آمدهام و حالا گیر داروغه افتادهام \* بفرّاش گفت چه میخواهی از جان  
این شخص گفت بابی است شخص شوشتری گفت استغفر الله من این خواجه محمّد  
علی را میشناسم مرد مسلمانیست متقی و از شیعیان علی و مبلغی بفرّاش داد و  
جناب شیخ را خلاص کرد \* چون داخل حجره شدند آن شخص استفسار از  
احوالات نمود مشارالیه گفت من خواجه محمّد علی نیستم \* خواجه شوشتری حیران  
ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز حال که نیستی آنچه  
بفرّاش دادهام بده جناب سلمان فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو بدروازه گذاشت و  
بهندیان شتافت \* باری، تا آنکه جمال مبارک بعراق عرب تشریف آوردند اوّل  
قاصدیکه بساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و بشرف حضور مثل یافت و  
با لوحی خطاب بیاران هندیان مراجعت کرد \*

این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی دوست مینمود و با الواح مراجعت باصفهان و شیراز و کاشان و طهران و شهرهای دیگر میکرد و الواح الهی را میرساند \*

از سنه ۶۹ تا ایّام صعود مبارک سنه ۱۳۰۹ هر سال بساحت اقدس میشتافت و عرایض میرساند و الواح حامل میشد و محفوظ و مصون بصاحبان الواح میرساند \* در این مدّت مدیده هر سال پیاده از ایران بعراق و یا بادرنه و یا بسجن اعظم در نهایت شوق و شغف می آمد و مراجعت میکرد \* فی الحقیقه تحمّل شدید داشت سفر پیاده مینمود و غذایش اکثر نان و پیاز بود و در این مدّت مدیده در جمیع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد جمیع عرایض را رسانید و جمیع الواح را بصاحبانش واصل کرد \* با وجود اینکه در اصفهان بکرات و مرّات در تعب و مشقّت شدید افتاد صبور و شکور بود بیگانگان لقب او را جبرئیل بابیان نهاده بودند در تمام عمر خدمتی عظیم بامر الله نمود زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبّای الهی گشت \* در هر سال بشارات الهی را بشهرها و قراء ایران میرساند و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر عنایت مخصوصی باو بود الواحی بنام او در کتب الهی موجود \* و بعد از صعود جمال مبارک روحی لاحبّائه الفدا ثابت و راسخ بر میثاق بود و بکمال قوّت بخدمت امر میپرداخت و بر نهج سابق هر سال بسجن اعظم وارد و

مکاتیبی از احباء همراه داشت و جواب آنرا گرفته رجوع بایران میکرد تا آنکه در شیراز بال و پر گشود و بملکوت ابهی پرواز کرد.

از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود موجود نگشت \* حال باز ماندگان محترمی در اصفهان دارد بجهت انقلاب ایران پریشانند البتّه احبّای الهی مراعات آنها را خواهند داشت علیه بهاء الله الابهی و علیه التّحیّة و التّناء \*